بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 10 آذر 1392.

من یک نکته ای را در تکمیل عرایض سابقم عرض کنم. ما عرض می کردیم که هم از خود قرآن و هم از روایات استفاده می شود که قرآن به عنوان یک خود آموزی که همه اشخاص بتوانند مستقلا به آنها مراجعه کنند نیست. و به هر حال نیازمند به یک معلّم و یک مفسّری هست که آن را تفسیر کند. این مطلب یک نوع سیره متشرّعه هم بر طبق همین بوده است. همچنان که از روایت منصور بن حازم این مطلب استفاده می شد که در واقع برای تفسیر قرآن مراجعه به اشخاص می کردند و قرآن نیازمند به قیّم بوده است. و این قیّم حالا ائمه معصومین اصل مراجعه به مفسّر را در واقع ردع نکرده اند. آن چیزی که ائمه ردع کرده اند این که آن چیزی که شما به آن مراجعه می کنید و به عنوان مفسّر می دانید آنها مفسّر نیستند. روایت منصور بن حازم می گفت که مراجعه می کنیم می گویند که قیّم قرآن کیست یکی می گوید که ابن مسعود است یکی می گوید کیست یکی می گوید کیست و امثال اینها. شبیه همین نظیر این استدلال در کلمات قوم برای اینکه راسخون در علم را بگویند که اینها هم علم به تأویل کتاب را می دانستند این را مراجعه کنید یک استدلالی هست که از قدیم اشخاصی بوده اند به عنوان مفسّر قرآن هیچ این جور نبوده است که از آنها تفسیر آیات قرآن بپرسند بگویند که ما نمی دانیم و امثال اینها. یعنی کأنه می خواستند بگویند سیره عملی مسلمانان بر این بوده است که عده ای افراد به عنوان مفسّر قرآن و راسخ فی العلم تلقی می شدند و دانشمندان

سؤال:

پاسخ: نه قاری الزاما مفسّر نبوده است قاری غیر از مفسّر هست و به خصوص زن ابن عباس به عنوان برجسته ترین مفسّر مطرح است که در بعضی از روایات ما نقل شده است که مثلا ابن عبّاس می گفته است که من همه قرآن و تمام چیزهایش را می دانم که در روایتی حالا من از جهت سندی و اینها یادم نیست چه شکلی است تخطئه شده است این مطلب که کأنه آن ادعایی که ابن عباس می کند که همه چیزهای قرآن را میداند ناتمام است. علی أیّ تقدیر غرض من این جهت است که در بحث همان راسخین فی العلم به این سیره اشاره شده است که سیره قائم به این بوده است که در تفسیر به مفسّرینی مراجعه می کردند. آنها حالا از آن نتیجه گیری کرده اند که راسخون فی العلم هم یعلمون تأویل القرآن یعنی فهم اصحاب و تابعین این بوده است که راسخون در علم هم عالم به تأویل در کتاب بوده است و این را حجّت قرار داده بودند. من هم یک چیزی شبیه این می خواهم تمسک کنم ولی با این مطلب که یک سیره ای وجود داشته است که مراجعه می کردند به افرادی به عنوان مفسّر قرآن و این سیره نسبت به مصداق تخطئه شده است نه اصل اینکه اصلا قرآن نیازی به مفسّر ندارد. این سیره دو محور دارد. یک محور اینکه قرآن نیاز به مفسّر دارد یک بحث کبروی و یک بحث صغروی این است که فلان و فلان قتاده ابن عبّاس، کلبی، که و که به عنوان مفسّرین رسمی تلقی می شدند اینها کسانی هستند که می توانند قران را تفسیر کنند. آن چیزی که در روایات ما تخطئه شده است اصل تفسیر نیست. و اینکه اصلا قرآن نیازی به تفسیر ندارد این تخطئه نشده است بلکه آن چیزی که تخطئه شده است مفسّر بودن آن اشخاص خاص و ائمه معصومین می گفتند که اهل بیت و کسانی که قرآن من خوطب به قرآن هستند آنها هستند که تفسیر قرآن را می دانند.

سؤال:

پاسخ: بحث خلاف ظاهر بودن فقط نیست. بحث این است که

بحث این است که عبارت هایی که مجمل هست چند جور می شود معنا کرد. خب این بحث من سؤال اصلی ما این نبود. من بد سؤال را توسعه دادم. گفتم که اساسا ما باید یک مطلب را عام تر مطرح کنیم. رابطه بین قرآن و سنت چیست. ما گفتیم ابتدای این بحث را به صورت کلی بحث کنیم بعد می رسیم آن بحث را

سؤال:

پاسخ: به درد ان بحث که نمی خورد کلا ولی بحث من این است که یکی از مقدمات آن بحث این است که قرآن نیازمند مفسّر هست. این اجمالش حالا اما ریزه کاری های بعدی اش را آن را بیاییم بعدا صحبت می کنیم.

خب در واقع روایات زیادی این تأکید بر این نکته می کنند که راسخون در علم منحصر در ائمه معصومین هستند و دیگران این جنبه را ندارند. خب حالا بیاییم به تناسب در یک جلسه قبل یک مطلبی را بعضی از دوستان مطرح کردند که آیا شما می خواهید بگویید که ائمه معصومین فقط شأن نزول آیات قرآنی را مطرح می کردند؟ ما عرض کردیم که نه بحث من این است که با بیان شأن نزول، یکی از شأن هایی که ائمه معصومین داشتند اینکه با بیان شأن نزول آن ظهور بدوی آیات قرآن از بین می رفت و یک ظهور جدیدی برای آیات قرآن شکل می گرفت. نمی خواستیم بگوییم که اختصاص دارد شأن ائمه در تفسیر به بیان شأن نزول. من یکی از جلد های تفسیر برهان را دست گرفتم همین جوری به صورت رندومی خواستم نحوه تفسیر هایی که از ائمه معصومین وارد شده است را این مجموعه تصادفی ای که به صورت تقریبا تصادفی یادداشت کردم، ببینم چگونه است. از جلد دوم تفسیر برهان بود ولی آدرسش را یادداشت نکردم ولی ذیل آیات مشخص است که کجا هست. روایاتی که ما در ده جا من روایت را یادداشت کردم همین جوری تصادفی مدل روایاتش را می خواهم ببینیم که روایات تفسیریه ما به چه شکلی هستند. خب یک سری از روایات که دقیقا ناظر به شأن نزول است یعنی این ده تا تقیربا آن روایت هایی که واضح بود که به شأن نزول ناظر هست یک روایت بود. آن که صریحا ناظر به شأن نزول بود

عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوّٰابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ قَالَ كَانَ النَّاسُ يَسْتَنْجُونَ بِالْكُرْسُفِ وَ الْأَحْجَارِ ثُمَّ أُحْدِثَ الْوُضُوءُ وَ هُوَ خُلُقٌ كَرِيمٌ فَأَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ صَنَعَهُ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوّٰابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ

می گوید سابقا برای تطهیر با کرسف و احجار و پارچه و اینها انجام می شده است ولی بعد استفاده از آب برای تطهیر ایجاد شده بوده است یعنی در جامعه ظاهرا احدث الوضوء هست و پیغمبر هم دید که این روش پسندیده ای است آن را دستور داد و خودش هم به وسیله وضوء و آب استنجا می کردند که خداوند یحب التوابین و یحب المتطهّرین را در قرآن نوشته شده است. البته ناظر به این است که تحب المطهّرین، اصلش در تطهّر از خبث است. و یعنی شأن نزولش آنجا هست و امثال اینها. خب این ناظر به شأن نزول است ولی روایت های دیگری که همین جوری یادداشت کردم تقریبا هیچ کدامشان به این، یکی از روایات می گوید

حَتّٰى إِذٰا بَلَغَ أَشُدَّهُ قَالَ الِاحْتِلَامُ

یک روایت وسع کرسیّه السماوات و الارض می گوید قال علمه. کرسی اینجا به معنای علم است. یا مثلا نسائکم حرص لکم فاتوا حرصکم انا شئتم. که حالا ببینید که می گوید که انّا را می گوید مراد أیّ ساعه شئتم هست. انّا مکانیه نیست أنّا زمانیه است أی ساعه شئتم. اینها در واقع رفع اجمال أنّا یک نوع اجمال دارد به خاطر اینکه أنّا هم در زمان به کار می رود هم در مکان اینجا می گوید این أنّا أنّا زمانیّه است. حتی اذا بلغ اشدّه در واقع می گوید به مرحله رشد و شدّتش رسید اینکه آیا این مرحله رشد و شدّت آیا به معنای رشد مثلا فقهی هست یا چه هست این می گوید که مراد احتلام است یا وسع کرسیّه السّماوات و الأرض اینکه مراد از کرسی آیا یک امر حسّی هست یک صندلی هست و یک تختی هست و امثال اینها می گوید که نه، وسع کرسیّه هست که بیان کرده است. یکی از اینها ناظر به شأن نزول به آن معنا نیست جز آن روایت اول.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهٰارِ سِرًّا وَ عَلٰانِيَةً قَالَ لَيْسَ مِنَ الزَّكَاةِ

این ناظر به زکات نیست بلکه ناظر به چیزهای مستحبی است. یا مثلا

لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهٰا وَ لٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقىٰ وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوٰابِهٰا قَالَ يَعْنِي أَنْ يَأْتِيَ الْأَمْرَ مِنْ وَجْهِهِ أَيِّ الْأُمُورِ كَانَ

این دو تا روایت در ذیلش بود یعنی روایات زیادی بود دو تا از آنها را یادداشت کردم. یکی این است که لیس البرّ بأن تأتوا البیوت من ظهورها قال یعنی ان یأتی الأمر من وجهه أی الأمور. این یکی.

نَحْنُ الْبُيُوتُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ بِهَا أَنْ تُؤْتَى مِنْ أَبْوَابِهَا

هیچ کدامشان به شأن نزول ایه به آن معنا ناظر نیستند. یکی از آنها در واقع یک مصداق اتمّ آنها را شاید می خواهد بیان کند و اصل شأن نزولی که این آیه را آن جوری که در کتب تفسیر نوشته اند می گویند که این آیه در این نازل شده است که سابق در حال احرام که می خواستند محرم شوند خروج از در چادر را درست نمی دانستند و می گفتند که از خانه باید از یک در پشتی آنجا خارج شوند. و این آیه ناظر به این است. ولی روایت می خواهد بگوید که آن ناظر به یک وجهه خاص نیست. یک امر کلی هست می گوید که هر چیزی یک راهی دارد. انسان از مسیر طبیعی خودش باید خارج شود. و بعد آن یکی هم اشاره می کند که مسیر هدایت مسیر اهل بیت است. اگر کسی می خواهد

اینها هم بیان مدلول استعمالی واژه ها نیست. ببینید گاهی اوقات اهدنا الصراط المستقیم می گوید که صراط المستقیم علی نه اینکه صراط مستقیم استعمال شده است در علی. می خواهد بگوید که آن راهی که راه مستقیم هست که ما از خدا می خواهیم که ما را به آن هدایت کند علی است. یک نوع تعیین مصداق آن راه هست که البته بدون تعیین مصداق هم امتثال به این اوامر هم امکان پذیر نیست ها. لیس البرّ بأن تأتوا البیوت من ابوابها آخه ببینید بعضی از چیزها هست که آدم مصداقش را بداند یا نداند خیلی مهم نیست که در فهم، جاء رجل من ....

آن مرد حالا که بوده است اسمش چه بوده است خصوصیاتش چه بوده است آنها چیز نیست. یا می گوید که این جور تعبیرات بعضی از چیزها تعیین مصداقش دخالت ندارد در آن غرضی که این آیه به دنبالش هست ولی یک امری که به یک شیئی می شود، آن امر اگر اهدنا الصراط المستقیم اگر ما ندانیم که آن صراط مستقیم چیست، آن استفاده ای که از این آیه هست که می خواهد ما را به مسیر صراط مستقیم هدایت کند آن استفاده امکان پذیر نیست. یا مثلا یک تعبیر دیگر روایت

عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّفَثِ وَ الْفُسُوقِ وَ الْجِدَالِ قَالَ أَمَّا الرَّفَثُ فَالْجِمَاعُ وَ أَمَّا الْفُسُوقُ فَهُوَ الْكَذِبُ أَ لَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جٰاءَكُمْ فٰاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهٰالَةٍ

که در واقع حالا شاید اشاره به این نیست که فسق لغتا به معنای کذب است. شاید به خصوص در مورد آیه نبأ می خواهد بگوید که آن چیزی که فسق یعنی از مسیر جدا افتادن و دور افتادن. اصل فسق یعنی از آن راه طبیعی بیرون رفتن. به تناسبات حکم موضوع در جاهای مختلف این فسق معنای خاص خودش را پیدا می کند.

وَ الْجِدَالُ هُوَ قَوْلُ الرَّجُلِ لَا وَ اللَّهِ

این هم حالا اینکه این آیه آیا در مقام بیان این است که می خواهد بگوید که آنجا فسق می تواند به معنای کذب هم به کار رود برای اصل امکان به کار رفتن فسق به معنای کذب استشهاد شده است یا اینکه اصلا می خواهد بگوید که معنای فسق کذب است؟ دو جور می شود تصویر کرد. اینکه معنایش کذب است آنجا کذب است و اینجا هم کذب است. این یک جور و یک جور دیگر اینکه فسق یکی از موارد استعمالش کذب است آن جا اینجا هست و اینجا نه اینکه به دلیل اینکه آنجا این شکلی است اینکه فسق به معنای کذب به کار رفتنش ممکن است برای افراد استقراب داشته باشد می گوید که ببینید آنجا خودتان هم می فهمید که فسق به معنای کذب است.

یکی دیگر اینکه

وَ الْجِدَالُ هُوَ قَوْلُ الرَّجُلِ لَا وَ اللَّهِ

یا مثلا

عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومٰاتٌ- شَوَّالٌ وَ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَحُجَّ فِيمَا سِوَاهُنَّ

که لحجّ اشهر معلومات در واقع یک نوع حکم وضعی را هم می خواهد بیان کند. اینکه حج باید در اشهر معلوماتی که آن هم این سه تا هست. یعنی شرط صحت حج وقوعش در اشهر معلومات هست که شوّال و ذو القعده و ذو الحجه هست. ببینید معلومات یک تعبیری هست یعنی شهر های شناخته شده. اما اینکه این شهر های شناخته شده چیست تعیین مصداق واژه است نه تعیین مفهوم واژه. اشهر معلومات که معنایش واضح است ولی مصداقی هست که بدون دانستن این مصداق آیه مقصودش مشخّص نمی شود. این هم یکی

یا مثلا ببینید یک نمونه شبیه به این باز

عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: يا أيها الذين آمنوا ادخلوا في السلم كافة و لا تتبعوا خطوات الشيطان، قال أ تدري ما السلم؟ قال: أنت أعلم، قال: ولاية علي و الأئمة و الأوصياء من بعده عليهم السلام قال: و خطوات الشيطان و الله ولاية فلان و فلان.

اینها تعیین مصداق است یعنی می خواهد بگوید که ببینید راه های شیطانی را تعیین کند راه هایی که راه های رحمانی را تعیین کند. این راه های رحمانی هست و آن راه های شیطانی هست که آن راهی است که راه سلامتی هست که انسان را به مقصد می رساند. صراط مستقیم هست طریق هدایت است و امثال اینها. ولی آن گام های شیطانی هست که شیطان دنبال آنها هست و امثال اینها. اینها هیچ کدامشان تعیین شأن نزول به آن معنا غیر از آن اولی نیست. هر کدامشان به یک نوع خاصی بیان مفاد آیه را می کند. یک روایت دیگر که آخرین روایت را بخوانم

عَنْ سَمَاعَةَ جَمِيعاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مٰا فَرَضْتُمْ إِلّٰا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكٰاحِ

این بحث در مورد الّذی بیده عقده النّکاح است.

قَالَ هُوَ الْأَبُ أَوِ الْأَخُ أَوِ الرَّجُلُ يُوصَى إِلَيْهِ وَ الَّذِي يَجُوزُ أَمْرُهُ فِي مَالِ الْمَرْأَةِ فَيَبْتَاعُ لَهَا فَتُجِيزُ فَإِذَا عَفَا فَقَدْ جَازَ

چون أو یعفوا الّذی بیده عقده النّکاح، یک اختلافی در کلمات مفسّرین هست که مراد از آن آن شوهر هست یا شوهر نیست. ایشان می گویند که بنابر این روایت می گوید که نه، مراد از الّذی بیده عقده النّکاح کسی است که اختیار نکاح دست اوست حالا یا شرعا اختیارش مثلا پدر که اختیار نکاح به او هست یا أو الأخ حالا بنا بر اینکه أخ ولایت داشته باشد یا اینکه به دلیل اینکه به توسّط خود پدر به او وصیّت شده است وصیّ میّت هست یا کسی است که زن آن را وکیل خودش قرار داده است وکیل تام الاختیار در امور زن قرار داده است به دلیل وکالت عقده نکاح در اختیار او قرار گرفته است. ببینید اینها الذی بیده عقده النکاح یک سری مفاهیمی هستند نیاز به تفسیر دارند. اشهر معلومات نمی دانم آن تعبیراتی که وارد شد. حالا بعضی از آنها به خاطر این است که بعضی از واژه ها هستند به مرور زمان شاید تغییر کرده باشند یا یک نوع اشتراک لفظی برای آنها حاکم هست. این را حالا به معنای عام اشتراک لفظی که در أنّی و امثال اینها هست. بنابر این اینکه می خوام بگویم نه خارجا روایاتی که در تفسیر وارد شده است انحصار دارد به شأن نزول و نه سؤالاتی که از ائمه علیهم السلام در تفسر آیه می کردند سؤال از شأن نزول هست. یک معنای گسترده ای است که همه اینها را در بر می گیرد. بنابر این آن اختصاص ندارد شأن ائمه در تفسیر قرآن به الزاما بیان شأن نزول آیات. خب بگذریم. بحث ما در مورد این بود اصل قضیه که آیا اگر یک روایتی وارد شد که مخالف ظاهر کتاب بود. آیا این روایت را ولو از جهت سندی معتبر بود این روایت قابل اعتماد هست یا نیست؟

سؤال:

پاسخ: نه آن مثال هایی که زدم أنّی به معنای أنّیی زمانیّه است. آن مبهماتی که چیز هست روشن می کنند. احیانا شأن نزول آیات را بیان می کنند که با

سؤال:

پاسخ: نه نه أنّی توجه فرمایید أنّی اطلاق ندارد. أنّی از باب وضع عام موضوع له خاص وضع شده است بر چیزهای مختلف. این جور نیست که در جامع زمان و مکان. استعمال لفظ در اکثر از معنا شده است و آن مشکل اینها داشت.

ببینید ما حصل عرض من این است که نه اینجور هست که ما بدون مراجعه به سنت اگر همین جوری بخواهیم آیات را تفسیر کنیم این روش، روش صحیحی است. هم اینکه اگر مراجعه به سنت کردیم در یک جا روایاتی در ذیل آیه وارد نشد اینجور نیست که متوقف باشد فهم آیات قرآنی به تفسیر اهل بیت. هم تفسیر اهل بیت لازم هست و مراجعه اش لازم است و اگر تفسیر اهل بیت به اصطلاح در جایی وجود داشت این تفسیر حجت هست و بحثی در آن نیست. فقط ببینید ما محوری که ما داریم یک محور خاصی است. آن این است که اگر آیه قرآ« یک ظهوری داشت. تفسیر اهل بیت بر خلاف آن بود آیا این مخالف قرآن تلقی می شود یا خیر؟ ببینید این بحث را فی الجمله در ذیل بحث اصولی اینکه مخالف کتاب مفادش چیست آقایان دارند و مفصل در بحث تعادل تراجیح بحث کرده اند نمیخواهم وارد همه شقوق آن مسئله شوم. اینکه اینها روایت های مختلفی داریم بر اینکه مخالف کتاب را گفته است طرح کنید و این روایت مخالف آیا در جایی که بین روایت این است که ما حصلی که آنجا در بحث هست این است که اگر بین آیه قرآن و روایت جمع عرفی باشد، این مقدارش مسلّم هست که وجود جمع عرفی بین آیه و قرآن سبب می شود که روایت عنوان مخالف کتاب بحث تخصیص یکی از مصادیقیش است. تمام مخالف کتاب چیزی است که بین او و آیه قرآن جمع عرفی وجود نداشته باشد. البته قبلا در پرانتز یک نکته ای را عرض کنم ما دو دسته روایات به عنوان روایات طرح مخالف کتاب هست. یک دسته به عنوان شرط اصل حجّیّت است و یک دسته به عنوان مرجّح هست. آنهایی که به عنوان مرجّح هست را گفته اند که حتی مواردی که جمع عرفی هم دارد آنها هم داخل آن است و اصلا شرط آن این است که جمع عرفی داشته باشند تا حجت باشند. آن فرض کرده است که دو تا روایت هست که هر دو آنها حجیت ذاتی را دارد در فرضی که با هم تعارض کرده اند آن راحجت قرار داده است. البته اینها بحث هایی دارد که ما در واقع سه دسته روایات داریم. یک دسته روایاتی داریم که اصلا با آیات و قرآن جمع عرفی ندارند و یک دسته این است که جمع عرفی متعیّن دارند و یک دسته جمع عرفی لا متعیّن دارند. حالا کدام یک از این روایات مربوط به جمع عرفی متعیّن است لا متعیّن است بحث ها تفصیلی اش آنجا مفصل شده است که خیلی بحث دارد من نمی خواهم وارد آن بحث هایش بشوم. بحث ما این است که آیا در واقع اگر بین آیه قرآن باز قبل از اینکه آن بحث را عرض کنم این نکته را عرض کنم جمع عرفی بین آیات و روایات به دو گونه است. گاهی اوقات تصرّف در آیه می شود ظهور آیه از بین می رود و گاهی اوقات تصرّف در روایت می شود. این جور نیست که همیشه تصرف در آیه شود. یکی از موارد تصرّف در روایت این هست که روایتی که دالّ بر این است که مثلا یک چیزی حصر است. ما ممکن است به قرینه ظهور آیه بگوییم در مقام بیان مصداق آیه است. به این مطلب در بعضی از روایات ما هم اشاره شده است که یک روایتی هست که می گوید که

وَ يَقْطَعُونَ مٰا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ

در ذیل آن آیه است. یک روایت می گوید که این رحم آل محمد صلوات الله علیه است. راوی سؤال می کند که رحم خود شخص نیست؟ می گوید آن هم هست و شما این جور نیست که حالا ما چون گفتیم رحم آل محمد است و لا تقول ان لشیءٍ که فقط یک جهت دارد. این جهت های مختلف دارد آن کأنه یکی از مصداق هایش را ما بیان کردیم این هم که شما می گویید مصداق دیگر است کأنه اگر راوی هم اینگونه این ذیل را ادامه نمی کرد آن می گفت رحم آل محمد شما تصورتان ممکن بود ابتدائا این باشد که اختصاص دارد می خواهد بگوید که نه اینهایی که ما ذکر می کنیم از باب اختصاص نیست. از باب یک تعبیری مرحوم آقای طباطبایی زیاد دارند که اصل آن هم گرفته از خود روایات هست. بحث جری و تطبیق می گویند من باب جری و التطبیق. خود روایات ما زیاد این مطلب را متذکر می شود که بعضی از این آیاتی که ابتدائا بعضی از روایاتی که ابتدائا به عنوان حصر تلقی می شود این از باب حصر نیست ولیکن از باب جری و تطبیق است یعنی در واقع یک مصداق حالا بعضی هایش هم اصلا مصداق ابتدایی هم نیست. کی مصداق مخفی آیه را گاهی اوقات بیان می کند یک سری مصداق هایی که بعضی وقت ها می گوید که مثلا

أَ فَلٰا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ. وَ إِلَى السَّمٰاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ.

می گوید آیا طعام خود را آن آیه ای که فلینظروا انسان الی طعامه این در روایتی در ذیلش أی الی علمه ان من یأخذه. اینها در واقع در مقام بیان این نیست که بخواهد بگوید که طعام اختصاص به علم درد. می خواهد بگوید که شما تصور نکنید هک طعام، فقط طعام مادی است. این یک معنای عامی است که معنای معنوی آن اولا هست یعنی تمام یک معنای عام و گسترده تری هست. خود همین یکی از این روایاتی که اینجا خواندم روایتی که لیس البرّ بأن تأتوا البیوت من ابوابها دو تا روایتی که ذیلش بود یکی روایت جابر عن أبی جعفر هست می خواهد بگوید یک معنای عام دارد آن این است که شما باید برای رسیدن به هدف از راهش بروید. و یکی از اهدافی که انسان برای رسیدن به او هست می خواهد به خدا برسد. می خواهد به هدایت برسد. راه رسیدن به خدا ائمه هستند. این است که در بعضی از روایات هست می گوید نحن ابواب الله. باب خدا. باب می گوید لیس البرّ بأن تأتوا البیوت من ظهورها و اتو البیوت من ابوابها، می گوید شما اگر می خواهید به جایی بروید باید از در آن بروید. این هم اشاره به این است که اگر می خواهید به خدا برسید اگر می خواهید به هدایت برسید اگر می خواهید به مسیر حق برسید، راه دارد ما هم راه آن هستیم. ماهم باب آن هستیم. نحن ابواب الله و امثال اینها. این اشاره به این نیست که یعنی ممکن است ابتدائا شخصی تخیّل کند که اینها امری اختصاصی است ولی این را کنار آیه گاهی اوقات می گذاریم آن عمومیّت آیه این روایتی را که ابتدائا ممکن است جنبه حصر از آن استفاده شود آن جنبه حصر را از بین می برد و یک جنبه تأمیمی می دهد. بعضی از آنها هم جنبه باطن آیه هست حتی. یعنی یک نوع جمع عرفی بین آیات و روایات این است که روایت به عنوان باطن آیه باشد. مثلا فرض کنید که

وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغٰاءَ مَرْضٰاتِ اللّٰهِ

یا مثلا بعضی از چیزها می گوید که این آیه نازل شده است در قاتلین امام حسین علیه السلام. این آن موقع که نبودند اینها بطن آیه هستند که در بعضی از روایات می گوید که ظاهر آن شأن نزول آیه است و باطن آن چیزی است که مساوی شأن نزول آیه هست به اعتبار اینکه فعل آنها را وقتی انجام دادند به آن نتیجه ای که آن کسانی که شأن نزول آیه در حق آنها هست شبیه آن در مورد آنها هست. بنابر این عرض من این است که ما در جمع عرفی گاهی اوقات آیه تصرّف می شود و گاهی اوقات در روایت تصرّف می شود. اما جایی که در هیچ یک از آنها نشود تصرف شود. یعنی عرفا در این آیه نه به حمل به باطن آیه به هیچ جهت و نه به تصرف در آیه هیچ یک از آنها نشود تصرّف شود آیا در اینگونه موارد این داخل در این روایتی که این چنینی هست قابل قبول هست یا نیست؟ به نظر می رسد که این جزو مصداق روشن ما خالف کتاب الله هست. چون اگر ما ما خالف کتاب الله را بخواهیم اختصاص دهیم به چیزی که مخالف نصّ کتاب هست، خود آقایان آنجا فرموده اند که مخالف نصّ کتاب در واقع این ناظر به آن چیزی هست که جاعلین جعل می کردند جایی که آیه قرآن یک نصوصیتی داشته باشد بخواهند یک روایتی مخالف نصّ آن چنانی به اصطلاح آن عملا خارجا اتفاق نمی افتاده است. این ناظر به آن معنا نصی که هست ناظر به او نمی تواند باشد.

سؤال:

پاسخ: نه خارجا انجام نمیداده اند. بحث سر این است که یعنی در واقع هیچکس اگر یک چیزی که ببینید توجه فرمایید خود آیه قرآن در سوره محکم متشابه می گوید

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مٰا تَشٰابَهَ مِنْهُ

می آیند سراغ ما تشابه منه را تعبیر کنند. آن آیه ای که محکم هست آن آیه ای که نص هست آن زمینه تأویل ندارد. اگر یک آیه مجمل باشد خود اجمالش باعث می شود ممکن است یک معنای خاصی را معنا کند و یک معنایی که به هر حال باید زمینه آیه به گونه ای باشد که ذو وجوه باشد که این وجه خاصش را بگوید که این مراد است. یا اصلا یک معنای ظاهری داشته باشد که آن معنای ظاهری ولو مراد نباشد، آن را بشود آن معنای ظاهری را بر طبق او مشی کرد. اما یک نکته ای اینجا وجود داردک که می خواهم فردا توضیح دهم ممکن است شما بگویید که اساسا این مطلب که روایات ما خالف کتاب الله فذروه ناظر به روایاتی هست که مخالف ظاهر کتاب هست، در روایت های تفسیری نمی آید حتی. به این بیان بگویید که مجرّد اینکه روایاتی که در تفسیر آیه هستند چون شأن حاکم دارد و ظهور حاکم بر ظهور محکوم مقدّم هست، اصلا به طور طبیعی عرف جایی که یک روایت مفسّره ای باشد، این روایت مفسّر را حاکم می گیرد. پس به طور کلی جایی روایت اگر جنبه تفسیری نداشته باشد این روایت وارد شده است در مقام تفسیر آیه قرآن نیست. ولی ظهور این با ظهور آیه قرآن مخالف است این بگوییم این روایت کنار گذاشته می شود و اشکالی هم اینجا ایجاد نمی شود. توجه فرمایید یک موقعی است که ما می گوییم کلّا روایت هایی که ما خالف کتاب الله ناظر به روایت های مخالف ظاهر نیست مخالف نفس است. آن همان مشکلی دارد که این به اصطلاح جاعلین یک همچین کاری نمی کردند ولی نه ما می خواهیم بگوییم که مخالف ظاهر کتاب را می گیرد ولی مخالف ظاهر کتابی که به لحن تفسیر هست را شامل نمی شود. از باب مصداقی بگوییم مواردی که جنبه تفسیری دارد صریحا تفسیر می کند اصلا مخالف کتاب نیست. به دلیل اینکه آن حاکم و محکوم است. آیا این مطلب درست است چون همه اینها را برای این آوردیم که آن روایت اصل عاصم بن حمید که تفسیر کرده بود در ذیل آیه ارث به آن نحو تفسیر کرده بود می خواستیم بگوییم که آن روایت قابل اعتماد هست یا نیست. تصور ما این است که این روایت ولو به جنبه مفسّریت دارد جمع عرفی ندارد.

سؤال:

پاسخ: نه اصلا خود صریحا می گوید که معنای آیه این است نه یک روایتی وارد شده است اصلا نمی خواهد آیه قرآن را بیان کند. به قرآن استدلال هم نمی کند.

سؤال:

پاسخ: نه صریحا اگر تفسیر کرد. یعنی نه یک موقعی است ببینید من بیان مصادیق نمی خواهم بکنم. یک موقعی است می خواهیم بگوییم که عرف بعضی از موارد را حمل به بطن می کند. این آیه اولوا الارحام می گوید که اصلا چیزی که دارد جنبه بطنی آیه را نمی خواهد تعیین کند. می گوید ببینید آن آیه یعنی روایتی که در اصل عاصم بن حمید بود این روایت تعبیر می کند الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا، این اصلا ناظر به این است که امر به اینکه به خلفا و موالی شما خدمت کنید. معروف برسانید. این ناظر به بطن آیه نیست که معنای باطنی را. می گوید از اول این آیه ظاهرش این است. دارد آیه را تفسیر می کند. لحن خود آیه عرض کردم گاهی اوقات ما می توانیم روایت را حمل کنیم به بیان باطنش. حالا مصادیقش چیست آن بحث مفصلی است من نمی خواهم تعیین مصادیقش کنم. اما در جایی که ولو با حمل روایت به بطن، عرف حمل روایت به بطن نمی کند. می گوید روایت تحمل اینکه ناظر به بطن باشد ندارد. و این می خواهد آیه را تفسیر کند. آیا این جایی که تفسیر آیه می کند که با ظاهر آیه ناسازگار است. آیا ما می توانیم بگوییم که این جور موارد داخل مصداق ما خالف کتاب الله است. من تصور می کنم که این روایت اصل عاصم بن حمید، جزو مصادیق ما خالف کتاب الله است و قابل استناد نیست این را جلسه آینده توضیحش را می دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد